

هو  
۱۲۱

پرش و پسخ

# باگزیده های از بیانات

حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیه‌شاه)

صد و پنجاه و هشتم

پاییز ۱۳۹۲

# فهرست

جزوه صد و پنجاه و هشتم - پرسش و پاسخ با کزیده‌هایی از بیانات

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تائبنده (محبوب علیشاه)

عنوان	صفحه
روحانی به چه معنایی است؟ فرق شریعت با طریقت	
چیست؟ تفاوت حالت‌های معنوی به چه دلیل است؟	۷
رعایت مستحبات در نماز تا چه اندازه لازم است؟	۱۴
جنّ چیست؟	۱۵
لطفاً در مورد ولایت و نیروی ولائی و ظهور آن و درباره‌ی	
ودایع امامت توضیحاتی بفرمایید.	۲۱
تشریفات ازدواج تا چه اندازه‌ای صحیح است؟	۲۷
چطور می‌توان جلوی نقاط ضعف را گرفت؟ به خصوص	
وقتی که دیگران از آن نقطه‌ی ضعف، علیه ما	
سوءاستفاده می‌کنند.	۳۱
لطفاً در مورد اینکه فرموده بودید: دیدار پیر از هر چیز دیگری	
واجب‌تر است، توضیحاتی بفرمایید.	۳۶

- ۴۰..... حق مالکیت در شریعت و طریقت به چه صورتی است؟
- آیا گرفتاری‌هایی که پیش می‌آید جبر است یا در رفع آن
- ۴۲..... اختیار هم داریم؟
- ۴۵..... آیا رضا و توکل با هم است؟
- لطفاً راجع به شعر: «چنان بسته است جان تو به جانم - که
- هر چیزی که اندیشی بدانم» توضیحاتی بفرمایید. .... ۴۶
- ۵۱..... فهرست جزوات قبل

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنذبعلی شاه) پاسخ نامه ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه ها و سؤالات نمی باشد، لطف نمائید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمائید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمائید. با توجه به آنکه تهیه ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه ی خیریه و انتشاراتی صورت می گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه ی اشتراک، با شماره ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمائید.

بدینوسیله از همه ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته اند، سپاسگزاری می شود. مطالعه ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان پذیر می باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

[WWW.JOZVEH121.COM](http://WWW.JOZVEH121.COM)

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لااقل همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

\*\*\*

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسیم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، بپرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و بپرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

روحانی به چه معنایی است؟ فرق شریعت با طریقت چیست؟

تفاوت حالت های مغزوی به چه دلیل است؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

به هر کسی که عبا و عمامه داشته باشد، روحانی می گویند، اولین باری که این اسم معمول شد، شاید معنی آن صحیح بوده، ولی حالا کمی ناصحیح است. روحانی مشتق از کلمه ی روح و در حالت کلی به معنای آرامش بخش و روح بخش است. استفاده از لغت آرامش برای این است که به معنای روحانی آن توجه شود، روحانی یعنی کسی که به ما روح بدهد، در سایر ادیان هم معادل های این کلمه به همین معناست، اما در تاریخ اسلام گروهی بیان کننده ی احکام نماز و روزه و طهارت و غسل هستند، گروه دیگری به معانی این مسائل توجه می کنند، بنابراین دو لغت برای این دو دسته پیدا شد، یکی متشرّعه و دیگری متصوّفه است. گروه اول بر شریعت هستند و گروه دوم در مسیر تصوّف هستند؛ هر دو گروه سوآلات خود را از ائمه می پرسیدند و ایشان هم پاسخ می دادند. حضرت صادق علیه السلام می فرمود: **مَنْ آيَهُ اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ**<sup>۲</sup> را آنقدر می گویم و تکرار می کنم که آن را از زبان گوینده ی آن که خداوند است، می شنوم؛ یعنی این گوش را می برم در نزدیک

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۶/۱۱/۶ ه. ش.

۲. سوره فاتحه، آیه ۵.

همان زبانی که خداوند این عبارت را به پیغمبر گفت.

در واقع حضرت صادق علیه السلام معتقد هستند: عرفان و تصوّف

یک مرحله‌ی عالی است. اهل شریعت گفتند: نه؛ معلوم می‌شود

شریعت به تنهایی کافی نیست، زیرا هم این جمله و هم این

عبارت به آن اضافه شده و عبارت اهل عرفان پیدا شد؛ ولی به هر

جهت نمی‌شد در ذهن مردم یکی تلقی شود، لذا یک لغت برای آن

پیدا شد. اما اکثریت قریب به اتفاق مردم، آنهایی بودند که به

ظاهر چسبیدند. برای اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله اگر در مکه و در آن ایّامی

که حکومت نداشت، رئیس حکومت نبود و رحلت می‌کرد، مسلماً

علی علیه السلام جانشین او می‌شد، زیرا به هر جهت او جانشین پیغمبر

بود؛ ولی وقتی مسلمانان به مدینه آمدند؛ پیغمبر را به عنوان

رئیس یک حکومت نگاه می‌کردند، کمتر کسی بود که بفهمد

پیغمبر غیر از این لباس ظاهر، یک لباس معنوی دیگری دارد. در

بین صحابه عده‌ی خیلی کمی مانند سلمان و ابوذر و عمار و در

رأس آنها علی بودند که توجه داشتند؛ تقریباً همه‌ی مسلمین

دنبال آن افرادی بودند که حکومت ظاهر را به دست آورده بودند و

آنها نیز حکومت خود را حکومت اسلام می‌گفتند. بنابراین به آنها

گفتند: اهل شریعت؛ اهل اسلام و آن کسانی که با این گروه نبودند،

به اسم دیگری خطاب می‌کردند. الان هم می‌بینید که در

تقسیم بندی‌ها می‌گویند: شیعه و صوفی. در صورتی که شیعه همان صوفی است، صوفی همان شیعه است. اگر کسی عارف نباشد، اصولاً شیعه نیست.

در این مورد مثلی می‌گویند: *الْإِنْسَانُ عَدُوٌّ لِمَا جَهِلَ*، این جمله به فارسی نیز به صورت یک ضرب‌المثل درآمده است که می‌گوید: «انسان دشمن چیزی است که نمی‌داند». دشمنی در این مورد نیز به علت نادانی است، زیرا اگر کسی موضوعی را بداند، بد بودن آن را با استدلال می‌گوید و بیان می‌کند که اگر این موارد را رفع کنید، خوب است. ولی کسی که نمی‌داند، می‌گوید اصلاً از این موضوع بدم می‌آید.

در اینجا یک مثال از خوراکی‌ها می‌زنم؛ ما در گناباد غذایی داریم که به آن غذای توگی می‌گویند و از مغز ارزن درست می‌شود. یکی از کسانی که قوم و خویش ما شده بود، بدون اینکه توگی خورده باشد، می‌گفت: من از این غذا بدم می‌آید، ارزن که غذای آدم نیست، ارزن غذای پرندگان و حیوانات است و این مسأله از جهل او بود. همین مورد در مسائل معنوی هم هست، وقتی کسی حالتی معنوی ندارد، نباید بگوید اصلاً نیست. البته بعضی از حالات غیرطبیعی که به فردی از فقرا دست می‌دهد، خیلی اوقات از ضعف است، ولی گاهی که این حالات از روی ضعف نباشد، دیگران



می‌گویند: چه شده است؟ چرا اینطوری می‌کند؟ چرا ما نمی‌فهمیم و آن فرد این‌گونه می‌شود. ممکن است این کار او از ضعف باشد، ولی به هر جهت حالتی معنوی است، که او نمی‌فهمد. زید از صحابه‌ی پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود و در یک نمازی که پشت سر پیغمبر بود، به اصطلاح مثل آنکه رقصید و به دور خود چرخید و افتاد. همه تعجب کردند گفتند: به روی او آب بزنیم و او را به هوش آوریم، ولی حضرت فرمودند: او را رها کنید. بعد گفتند: نماز او قضا می‌شود. فرمودند: الان، این نماز اوست. شما نماز می‌خوانید که به خدا نزدیک شوید، اگر خدا دست شما را گرفت و بالا برد، به خدا می‌گویید: صبر کن؛ صبر کن نماز بخوانم!

در نماز خم ابروی تو در یاد آمد

حالتی رفت که محراب به فریاد آمد

البته تفاوت حالت عرفانی در همه وجود دارد، اما در حالتی که زید از خود بی‌خود می‌شود، آن زمان که این حال به زید دست داد، او فکر نمی‌کند که مثلاً ای وای امروز ظهر چه بخوریم؟ خانم من گفته برو پیاز بخر! پیاز در بازار نیست، چه کار کنم؟ نه اگر اینطور باشد، او دو ضرر کرده است: یکی اینکه نماز او قضا شده و دیگر آنکه خود او هم چیزی نفهمیده و وقت خود را تلف کرده است. آن حالت در وقتی است که اصلاً نفهمد، چیست؟

مثال دیگر در اسلام اینکه اهل شریعت نمازها را به جماعت همه می خواندند؛ خلیفه هر کس بود، همه می ایستادند و اقتدا می کردند و این رسم تا زمان علی ع و امام حسن ع نیز بود. بعد از مدتی دیگر خیلی از مسلمین اذان صبح بیدار نمی شدند و یا دیر بیدار می شدند. آنها از این موضوع ناراحت بودند و سریع به مسجد می آمدند، ولی نماز تمام شده بود؛ یکی از خلفا (به نظرم عُمَر) بود که به زعم خود خیلی به احکام شریعت مقید بود، او در نماز صبح سوره ی بقره را می خواند، در صورتی که ما سوره ی حمد و یک سوره ی کوچک مانند سوره ی توحید یا امثال آن را می خوانیم. سوره ی بقره تقریباً سه جزء قرآن است. این مورد برای این بود که کسانی هم اگر به آخر نماز می رسند، بیایند و به او اقتدا کنند و نماز آنها قضا نشود. چون در نماز به او اقتدا می کنند؛ پس نماز آنها مثل همه حساب می شود و قضا نمی شود. این یک گونه است که نماز قضا نمی شود، در مورد زید هم یک حالت دیگر است، حالا فکر می کنید که کدام حالت بهتر است؟

منظور این است که عده ی اکثریت می گفتند اینکه ما داریم، اسلام است و اسلام روحانی است و عقیده داشتند کسی که در این لباس باشد و این کار را انجام دهد، روحانی است. این لغت روحانی از آنجا ایجاد شد. البته این افراد غالباً حقوق دانان

دانشمندی هستند، به بسیاری از متأخرین از نظر حقوق دانی باید خیلی احترام گذارد، اما وقتی یکی از آنها می‌خواهد نماز بخواند، کتاب را کنار می‌گذارد و آن آقا را فراموش می‌کند و خود می‌رود و نماز می‌خواند که عقیل برادر حضرت علی علیه السلام یک نمونه‌ی آن است. در زمان قدیم پیرمردهای قوم مثل حالا حقوق بازنشستگی داشتند؛ در واقع همه‌ی مسلمین بیمه بودند. عقیل نیز عیال‌وار بود و زندگی او سخت اداره می‌شد. او که نابینا هم بود، به نزد علی علیه السلام آمد و گفت: کمکی کن. علی فرمود: دست خود را جلو بیاور و آهن داغ به دست او داد. او آن را گرفت و سوخت. عقیل گفت: چرا این کار را کردی؟ علی علیه السلام فرمود: تو این آهنی را که یک مقدار داغ شده است، نمی‌توانی تحمل کنی، آن گاه می‌خواهی که من آتش جهنم را تحمل کنم. عقیل تا آخر عمر خود ایمان داشت، منتها زندگی ظاهری او خوب نبود. او به نزد معاویه رفت و معاویه هم خیلی او را احترام و محبت کرد و گفت: پسر عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله است و فرد بزرگی است. بعد از مدتی به او گفت: باید بالای منبر بروی و علی را لعن کنی. عقیل گفت: نمی‌توانم، گفت: نه، باید بروی. عقیل به بالای منبر رفت و گفت: ای مردم، معاویه به من گفته است که علی را لعن کنم، خدایا معاویه را لعن کن؛ از او پرسیدند: با این وصف تو چطور از نزد علی به پیش معاویه آمدی؟

آنجا بهتر بود یا اینجا؟ عقیل گفت: سفره‌ی معاویه بهتر از همه‌ی سفره‌هاست و نماز علی از همه‌ی نمازها بهتر است؛ منظور اینکه نماز و این حالات را روحانیون (آنهایی که به اصطلاح روحانی هستند) نمی‌دانند، ولی در اصل این موارد است که به انسان روح می‌دهد.

رعایت مستحبات در نماز تا چه اندازه لازم است؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

مستحباتی وجود دارد که نزدیک به واجب است. مثلاً ما دعای دست، قنوت را، تقریباً واجب در نظر می‌گیریم، در حالی که مستحب مؤکد است، یعنی اگر یک وقت دعای دست یادتان رفت و آخر نماز متوجه شدید قنوت را بجا نیاوردید، نماز صحیح است، ولی در دو سجده باید کاملاً آرام نشست اما بعضی افراد به واسطه‌ی بیماری در زحمت هستند و نمی‌توانند. هنگام ایستادن تکیه به دیوار یا چیزی، در نماز صحیح نیست و باید به خود او قائم باشیم. کدام خود؟ آن خود، که قوی‌ترین هیكل‌ها با یک گلوله‌ی کوچک از بین می‌رود؟ اینکه خود حقیقی نیست. آن خود، خود معنوی است، اما خود معنوی هم باید نشان داده شود. ظهور و بروز آن هم با این خود بدنی است، یعنی وقتی بدن می‌ایستد به جایی تکیه نمی‌دهد، زیرا می‌خواهد بگوید که در معنا نیز به هیچیک از مصنوعات، غیر خداوند تکیه ندارد، اما می‌توان اگر ایستاده نتوانست، گاهی عصا دست بگیرد و به عصا تکیه بدهد تا نمازش را بخواند.

---

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۶/۱۱/۱۸ ه. ش.

جن چیست؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در کنار این پرسش هزاران پرسش دیگر وجود دارد. جنّ در لغت به معنی پنهان است. مجنون که می گویند، یعنی جنّ زده، یعنی کسی که عقل او در پرده رفته و پنهان شده است. بنابراین می توانید برای هر چیز پنهانی لغت جنّ را استفاده کنید. مطالبی در مورد جنّ از قرآن فهمیده می شود (و البته هر چه قرآن فرموده درست است، ولی خیلی چیزهاست که در این مورد نیامده است.) ما نمی توانیم از خود، مطالبی را به قرآن اضافه کنیم، همانطور که می دانید، این مطالب برای شما کافی است، آیه ای در مورد روح وجود دارد که می گوید: وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا<sup>۲</sup>، از تو درباره ی روح می پرسند: بگو روح از امر خداست. کلمه ی روح در قرآن هم به معنی جان و حیات و هم دالّ بر روح الامین است. روح الامین، روح امین خداوند است که پیغام او را می رساند و می فرماید این پیام را به ابراهیم خلیل ما برسان. در هر صورت، آن روحی است که امین است. قرآن می فرماید: از تو راجع به روح می پرسند (حالا یا روح الامین یا معنای دیگر آن، هر دو

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۲۷/۱۱/۱۳۸۶ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

۲. سوره اسراء، آیه ۳۰.

را می‌شود گفت) بگو: روح از امر خداست، یعنی بشر که خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ<sup>۱</sup> (بشر را که از گل آفریدیم) و شیطان را وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ<sup>۲</sup> (از یک شعله‌ی دودآلود آتش آفریدیم) همه‌ی آنها را آفریدیم، ولی روح از هیچیک از آنها نیست، روح از امر پروردگار است، یعنی همین که گفت و آن کاغذ در بسته را به روح‌الامین داد، البتّه در بسته هم نیست، باز است. آن را به روح‌الامین داد و فرمود: بگیر و ببر، همان موقع، روح از امر خدا ایجاد شده است. در ادامه‌ی آیه می‌فرماید: در این مورد علم را اندکی به شما داده‌ایم. حالا چرا کم داده است؟ برای اینکه ما عالم غیرمادی را نمی‌توانیم خوب درک کنیم. البتّه بعضی از بزرگان بشر به عالم غیرمادی هم دسترسی دارند، ولی همیشه در آن حال نمی‌توانند باقی بمانند، این است که علم کامل ندارند، سپس می‌فرماید: وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا.<sup>۳</sup>

بنابراین تقریباً همه‌ی چیزهایی که به نحوی با روح ارتباط پیدا می‌کنند و جنس آن از همان جنس است، علم ما در مورد آنها خیلی کم است. در قرآن سوره‌ای به نام جنّ وجود دارد که در آیه‌ی اوّل آن می‌فرماید: قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا

۱. سوره رحمان، آیه ۱۴.

۲. سوره رحمان، آیه ۱۵.

۳. سوره اسراء، آیه ۸۵.

فُرِّئَانَا عَجَبًا<sup>۱</sup>، بگو به من وحی شده که یک گروهی جنّ، قرآن را شنیدند و گفتند: عجب قرآنی است. حالا در اینجا یا خود پیغمبر نمی دانست که غیر از این انسان هایی که به او گوش می دهند، کسان دیگری هم به او گوش می دهند و یا اینکه می دانست و نمی خواست بگوید. البته این یک فرض است که او نمی دانست و خدا خواست به او خبر دهد که عده ی دیگری هم به حرف های تو گوش می دهند. در اینجا خدا فرمود: این مورد را به مردم بگو، به هر حال فرق نمی کند که پیغمبر می دانست یا نمی دانست، علی القاعده می دانست، چون دلیل دیگری وجود ندارد که پیغمبر در این مورد ناآگاه است.

دو آیه ی قرآن راجع به این مسأله سخن گفته که یکی سوره ی جنّ و دیگری هم آیاتی در اواخر سوره ی احقاف است. احقاف بیابان خشکی بود در جنوب عربستان (اصولاً احقاف در لغت یعنی ریگزار) ولی غیر از معنای لغوی، در آنجا به صورت اسم خاص هم به کار می رفت. بیابان احقاف، در بین اعراب از قبل مشهور بود که مَسْکَنَ جَنِّ هَاست. حالا جنّ چیست؟ همین قدر می دانیم که خدا به ما خبر داده و می دانیم که موجودی به نام جنّ وجود دارد. اینکه بعضی می گویند: جنّ را به این شکل و آن



شکل دیده‌اند، اولاً جنّ شکل ندارد که بگویید من جنّ را به این شکل دیده‌ام؛ مثل اینکه فردی در کره‌ی ماه ادعا کند که بشر را دیده‌ام. حدود شش میلیارد بشر وجود دارد. کدام یک را دیده است؟ همه با هم متفاوت هستند. آن جنّی که کسی می‌گوید: دیده‌ام، تصوّراتی است که در ذهن خودش از جنّ وجود دارد. بعد این تصوّرات به نحوی مجسم می‌شود. درست است که جنّ را دیده است، ولی آن صورت مشاهده شده، فکر جنّی است که در ذهن و خیال خود او مجسم شده است. خلاصه، جنّ به محض اینکه دیده شود، دیگر جنّ نیست. جنّ یعنی چیزی که دیده نشود، پس وقتی که دیده شد، دیگر جنّ نیست. در تورات و انجیل به صورت مختصر راجع به جنّ گفته شده است. در کتاب‌های منتسب به یهودی‌ها هم که البته جزء کتاب‌های مذهبی آنها نیست، آمده است که زمین مخصوص فرشتگان و شیاطین و جنّ‌ها بوده است و شیاطین هم جزء فرشتگان بوده‌اند، ولی عدّه‌ای از فرشتگان، به رهبری ابلیس طغیان کردند. خداوند نیز آنها را از بهشت بیرون کرد و مدتی در کره‌ی زمین بودند. بعد که خداوند بشر را آفرید، آنها را از زمین بیرون کرد و به بشر فرمود: شما به زمین بروید. این اخراج آنها را بعضی تعبیر می‌کنند به اینکه موجودات سایر سیارات و ستاره‌ها (که آثاری از آنها وجود دارد)

همان جنّ و نیروهایی است که دیده نمی‌شوند. همه‌ی ما گاهی با چیزها و نیروهایی برخورد می‌کنیم که دیده نمی‌شوند، اگر در مسیر راه خداوند باشد، ملائکه است و اگر در مسیر راه ابلیس باشد، جنّ و شیطان است. ما همین قدر از جنّ بدانیم که جنّ موجودی است که هست ولی ما آن را نمی‌بینیم، کافی است. خداوند در آیه‌ای می‌فرماید: *يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ*<sup>۱</sup> هر چه بخواهد می‌آفریند، آنچه که تا حالا آفریده و به ما هم خبر داده این است که جنّ وجود دارد، اما به چه نحوی، نمی‌دانیم. اصولاً لازم هم نیست که ببینیم چطوری است. برای اینکه دانستن آن به درد ما نمی‌خورد و اگر مفید بود، خداوند دنبال کردن آن را اجازه فرموده و تشویق می‌کرد. بنابراین از جنّ نباید بترسید و به آن نیز نباید امیدوار باشید، در همین سوره‌ی جنّ می‌فرماید که همان گروه جنّیان تعجب می‌کنند که عده‌ای از بشرها به بعضی از بزرگان جنّ متوسّل می‌شوند و حال آنکه جز خداوند نباید به هیچکس متوسّل شد.

بعضی فیلم‌های تلویزیونی که در مورد کیهان و سیارات است، تعداد زیادی کُرّات و ستاره‌ها را نشان می‌دهد که همه هستند و تا امر الهی نباشد به هم نمی‌خورند، اگر طبق قاعده‌ی معمول بشری بود باید مثلاً روزی بیست، سی کره و سنگ‌ها و

۱. سوره آل عمران، آیه ۴۷ / سوره مائده، آیه ۱۷ / سوره القصص، آیه ۶۸ و ....

اجرامی که می‌چرخند به هم برخورد کنند و حال آنکه هر کدام مسیر خود را می‌روند. کره‌ی زمین هم برای بشر آفریده شده، به این معنی که خداوند به بشر فرموده است: در کره‌ی زمین خلیفه‌ی من باش. بنابراین، نباید از هیچ چیزی غیر از آنچه خود خداوند فرموده، نگران باشید. از خداوند هیبت داشته باشید، ولی از او نترسید، برای اینکه از صفات اولیاء و مؤمنین است که *فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ*<sup>۱</sup> نه خوفی دارند و نه حزنی. خوف از آینده است و حزن مربوط به کارهای گذشته است. بنابراین اگر خوفی دارند، موقعی که به سوی خدا برگردند، خدا آن خوف را رفع می‌کند. برای اینکه اساس هستی، خداست، هیچکس از هستی خود ترس ندارد. آیا شما از اینکه هستید می‌ترسید؟ خیر. البته در آیه‌ای دیگر خداوند می‌فرماید: *فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاحْشَوْنَ*<sup>۲</sup> از مردم نترس، از من بترس. نه اینکه ترس داشته باش، یعنی از آنچه فکر می‌کنی بترس، مثل اینکه در روز غدیر خم خطاب به پیغمبر آیه نازل می‌شود، چرا که او از مردم می‌ترسد که مبادا آنها نسبت به علی آزار برسانند و ولایت او را قبول نکنند. از مردم نترس، از من بترس، من اگر بخواهم این کار را می‌کنم. از مردم نترس، حالا ما نه از جنّ باید بترسیم نه از مردم؛ بلکه باید از خود بترسیم.

۱. سوره بقره، آیه ۳۸ / سوره مائده، آیه ۶۹ / سوره انعام، آیه ۴۸ و....

۲. سوره مائده، آیه ۴۴.

## لطفاً در مورد ولایت و نیروی ولائی و ظهور آن و درباره‌ی ودایع امامت توضیحاتی بفرمایید.<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در بسیاری از تقویم‌ها دیده‌ایم که مثلاً نوشته‌اند: «امروز یک‌شنبه، شهادت امام حسن عسکری» خود همین به کار بردن لغت «شهادت»، اهل سنت را خیلی عصبانی می‌کند. یکی از دوستان من که خیلی هم مورد اعتماد است، چندی قبل تلفن زد و گفت: تقویم‌های امسال را دیده‌ای؟ گفتم: بله. گفت: ببین در تقویم‌های پارسال نوشته بودند «رحلت حضرت فاطمه» ولی در تقویم‌های جدید نوشته‌اند: «شهادت حضرت فاطمه»، یعنی شهادت حضرت فاطمه در اثر ظلم و ستم خلفایی که مورد اعتقاد اهل سنت هستند. شهادت امام حسن عسکری هم که می‌گویند به همین صورت است یعنی ظاهراً ظلم و ستمی به ایشان نکردند ولی منظور آن اختناقی است که زمان آن حضرات به وجود آمده بود، در مفاتیح‌الجنان داستانی نقل شده است از امام علی‌النقی یا امام محمدتقی که کسی دو، سه دقیقه به دیدار آن حضرت رفت و چهار سؤال کرد. چند دقیقه‌ای طول نکشید که فرمودند: بلند شو برو که تو را اینجا نبینند تا اسباب زحمت تو نشود. این فشارها در

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۶/۱۲/۲۶ ه. ش.

مورد همه‌ی ائمه بوده است. به همین دلیل است که اگر در مورد ائمه، واژه‌ی شهادت به کار برود اشکالی ندارد و آنها هم نباید اشکال بگیرند. از نظر ما که شهادت مسلم است که اشکالی ندارد. حرف ما در این است که می‌نویسند: «امروز شهادت امام حسن عسکری» و فردا را در تقویم نوشته‌اند: «روز اول امامت حضرت مهدی». حال در این فاصله چه اتفاقی افتاده است؟ یعنی حضرت امام حسن عسکری مثلاً امروز صبح یا عصر سه بعدازظهر یا چهار بعدازظهر شهید شدند و تا فردا عالم بی‌امام است؟ حال آنکه طبق شعر مشهور که می‌گوید: «اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها»، چنین چیزی ممکن نیست.

وقتی در جای تاریکی، چیزی را می‌خواهید ببینید، اگر خیلی تاریک باشد که هیچی نمی‌بینید چراغ قوه را روشن می‌کنید مستقیم نور آن می‌افتد، به محض اینکه نور به یک استکان بتابد آن استکان ظاهر می‌شود، تا چراغ را خاموش کردیم تصویر آن استکان از ذهن ما خارج می‌شود و از بین می‌رود. ولایت هم از همین قبیل است ولایت الهی یک لحظه قطع نمی‌شود و این عادت شده است که افرادی که تقویم می‌نویسند دیده‌اند مثلاً زمان محمدعلی شاه وقتی وی خلع شد، احمدشاه تاج‌گذاری کرد. احمدشاه را که بیرون کردند رضاشاه بعد از مدتی تاج‌گذاری

کرد. آنها خیال می‌کنند امام زمان هم تاج گذاری می‌کند، دیروز امام مرده و عجله کرده‌اند امروز تاج گذاری کرده‌اند. خیر، این تاج را بر سر علی، بر سر ولایت، یک باره گذاشتند و همیشه هم هست و این امر، محتاج تاج گذاری نیست که تقویم‌ها بنویسند امروز روز اول امامت حضرت است ولی اینها می‌گویند این حرف‌ها، حرف مهمی نیست بله واقعاً هم مهم نیست، ولی نشان دهنده‌ی این است که آن کسی که این مطلب را می‌نویسد و دیروز را «شهادت» و امروز را می‌گوید: «روز اول امامت» اصلاً از تشیع خبر ندارد. وی نمی‌داند که امامت و ولایت یعنی چه؟ ولایت و امامت مصداق آن آیه‌ی قرآن است که می‌فرماید: *إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ*<sup>۱</sup> ولی شما خدا و رسول و مؤمنانی هستند که هنگام رکوع انفاق کردند. این آیه در مورد علی است. تا پیغمبر زنده بود خود او ولی بود وقتی او رفت همان لحظه علی، ولی بود و بعد هم دیگر اشتباه نمی‌شود.

در روز عاشورا وقتی به میدان جنگ می‌رفتند به دلیل آنکه یا خسته می‌شدند یا می‌خواستند اقوام‌شان را ببینند که کشته نشده‌اند و زنده‌اند، به خیمه‌ها برمی‌گشتند و دیداری تازه می‌کردند. حضرت زینب اصولاً ناراحت نمی‌شد البته ناراحتی کلی

داشت، تا آنکه در بازگشت آخر، حضرت به خیمه‌ی حضرت سجّاد رفتند هیچ کس را صدا نزدند و بعد خداحافظی کردند که دیگر زینب گریه را شروع کرد، زیرا که فهمید چه خبر است. چون یک لحظه دنیا بدون امام نیست پس این بار که حضرت خداحافظی کرد یعنی من رفتنی هستم. البتّه این چیزی است که شیعه و بالنتیجه عرفا و صوفیه آن را همه قبول دارند ولی به این صورت تعبیر می‌کنند که حضرت آمدند و ودایع امامت را به حضرت سجّاد سپردند. آن وقت بعضی می‌گویند: ودایع امامت عصای موسی و انگشتر سلیمان است (دیگر نمی‌دانم بقیه چیست؟) آیا از آن لحظه به بعد حضرت امام حسین خود را از امامت عزل کردند؟ استعفا دادند و یا گفتند: بعد از من او امام است؟ خیر، همان کسی که از آن بالا امام حسین را ولّی قرار داد، همان کس به امام حسین گفت که بعد از تو این فرزند، جانشین تو خواهد بود و در آن لحظه تنها خواستند به حضرت سجّاد اعلام کنند و خواستند به کسانی که آنجا بودند اعلام کنند که او جانشین من است. منظور اینکه یک لحظه نور ولایت قطع نمی‌شود و عصا و انگشتر ظاهری تعبیرهای غلطی است که به کار می‌برند چرا که اگر عصای موسی باشد پس عصا کجاست؟ انگشتر سلیمان کجاست؟ اگر اینطور بود پس بعد از عاشورا آن داستان که ساربان‌ی انگشتر حضرت را در قتلگاه از دست

حضرت درآورد، اگر آن، انگشتر سلیمان بود که همه می‌قاپیدند و نمی‌گذاشتند او بردارد. انگشتر سلیمان یعنی آن قدرتی که سلیمان بر اجنه و موجودات غیرانسان و نیروهای مختلف داشت. نیروهایی که یا فرشته‌اند یا انسان و در اختیار حضرت سلیمان بودند. از این قبیل نیروهایی که به یاد دارم چند سال پیش تلویزیون نشان داد که شخصی با نگاه خود، یک چنگال فلزی را خم می‌کرد. از این قبیل نیروها در اختیار حضرت سلیمان بود، نیروهایی که ما جنّ می‌گوییم، جنّ در لغت یعنی پنهان، عصای موسی هم آن عصایی بود که او آن را می‌انداخت و اژدها می‌شد که آن نیرو در اختیار حضرت سجاد قرار گرفت. گویی حضرت آن عصا را انداختند و بعد اژدهای ویرانی آمد و در خود مگه کشتارها شد، در مدینه و همه‌ی شهرها آنقدر کشتار شد تا بالاخره مردم، بنی‌امیه را بیرون کردند. منظور از عصا همین است. در غیر این صورت، عصا که نه قیمتی داشت و نه ارزش صوری و اعتبار عصای موسی به آن است که وقتی موسی را به عنوان توهین به حضرت از شهر بیرون کردند، فرعون یک چوبدستی هم به او داد و گفت: «این هم مال تو که به آن تکیه دهی». حضرت همان را نگه داشت. همان عصا اژدها شد، مثل همین چوبدستی که فرعون می‌دهد و آنقدر ارزش و قیمت پیدا می‌کند، حالا ولایت و نیروی ولایی از همین نوع است



منتها گاهی جنبه‌ی ظهور آن آشکارتر و گاهی مثل دوره‌های بعدی جنبه‌ی ظهور آن کمتر آشکار شده و مخفی است. به اعتقاد ما شیعیان ظهور کامل آن وقتی خواهد بود که امام ظاهر شود و آنوقت این ظهور با تمام این نیروها خواهد بود.

## تشریفات ازدواج تا چه اندازه ای صحیح است؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

گفته شده که باید شیرینی عروسی را خورد، به اصطلاح شرعی مستحب است ولی برای عزا را بهتر است که آدم نخورد، یعنی کراهت دارد و اگر هم می خورد، کم و برای تبرک آن بخورد. در طب، چون طبیب می داند که همه ی اعضاء به هم مربوط است، اگر کسی بیمار است، به طبیب وارد و متخصص رجوع می کند. اطبای چینی که طب سوزنی کار می کنند، نرمه ی گوش فرد را با سوزن سوراخ و خیلی کسالت ها را مرتفع می کنند، شما ممکن است فکر کنید که من زانو یا پایم درد می کند، به گوش چه کار دارد؟ ولی کسی که ارتباط اینها را می داند ممکن است دوی آن را از راه ماساژ گوش بداند. علی القاعده (البته جایی نخوانده ام) در قدیم رسم بوده، هنوز هم منتفی نشده ولی کمتر به کار می رود، که گوش دختر بچه ها را در همان کودکی سوراخ می کردند تا گوشواره آویزان کنند، گوشواره هم معمولاً طلا بهتر است، برای اینکه طلا برای زن مفید و برای مرد مضر است، به خصوص برای قلب و اعصاب زن مفید است؛ اینطور می گویند، من نمی دانم، به گردن همان هایی که می گویند. به همین دلیل انگشتر و حلقه از

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۲/۱۵ ه. ش.

طلا برای مرد صحیح نیست، ولی برای زن اشکالی ندارد، مصرف کردن طلا به عنوان ظروف نیز صحیح نیست، نمی‌دانم چرا، ممکن است چیزهایی بعداً کشف شود.

همینطور در علم روانکاوی گفته می‌شود یک ارتباطاتی در روح انسان وجود دارد که آن ارتباطات را اگر روانکاوی باشد که همه‌ی علوم را بداند شاید درک کند، ولی متأسفانه خود ما و آنهایی که باید درک کنند یعنی توده‌ی مردم کمتر درک می‌کنند، اما به قول امروزی‌ها استعمارگران و استکباری‌ها درک می‌کنند برای اینکه از آن سوءاستفاده کنند، در گذشته وقتی به عروسی دعوت می‌شدیم، چون عروسی‌های آن وقت قوم و خویشی بود، باید می‌رفتیم. عروسی‌ای در هتل بود، ما یک گوشه‌ای نشستیم؛ رفیق ما که قوم و خویش هم بود گفت: پسر هفت، هشت ساله‌ی من دیشب یک حرف جالبی می‌زد، گفت: باباجان چه قدر خرج این عروسی است؟ (البته این مطلب مربوط به چهل سال پیش است که شاید کسانی از شما که زیر چهل سال هستید، هنوز به دنیا نیامده بودید.) به هر حال رقم زیادی بود، گفتم: مثلاً یک میلیون تومان یعنی مثل یک میلیارد تومانِ امروز. این علامت اقتصاد است که این قدر پول تنزل کرده. گفت: نه بابا خیلی بیشتر است. آخر اینکه شما می‌گویید ما مانم این لباسی که برای عروسی تهیه کرد

چه قدر خرج برداشت؟ کادویی که برای عروس و داماد خریدید که در مهمانی نشان بدهید ما چنین و چنان هستیم چه قدر خرج برداشت؟ بعد گفت: همینطور خرج کسان دیگری را که در این مهمانی شرکت کرده اند حساب کنید یک میلیونی که تو گفתי پر می شود، خود خرج عروسی چه قدر است؟ به مطرب چقدر دادند؟ برگزاری این نوع مجالس و همه ی این عادات و رسومی که ایجاد کرده اند، شما اگر نکنید و در ردیف مردمی باشید که باید بکنند به شما ایراد می گیرند یا می گویند که چه خسیس است یا می گویند نفهم است یا حسود، خلاصه یک چیزی می گویند و شما مجبورید این کارها را بکنید و همه ی اینها جزء خرج عروسی حساب می شود. از آن طرف، عروس و داماد هم برای تشریفات زیاد خسته می شوند. مهمان ها همه به آن آخر نگاه می کنند و می گویند روغن پلو کم بود و مطرب چه بود! از فردا شروع می شود در دوستان که همه بدگویی از این و آن می کنند، آن از لباس این و او از لباس دیگری و یک چیزی مثل مرداب که کسی در او می افتد و هر چه تلاش می کند بیشتر فرو می رود و نمی تواند بیرون بیاید. کسی که در مرداب افتاده، باید طنابی را بگیرد و بالا بیاید، ما هم که در این مرداب گناه افتادیم به یک چنین طنابی نیاز داریم، قدیم در عروسی ها مقداری از این تشریفات و از این غرولندها و بدگویی ها

بود، ولی نه آنقدر زیاد، به قدری بود که چند نفر بزرگترهای با تجربه مراقب بودند و البته به این اندازه نبود و عروسی‌ها آنقدر برای ملت خرج نداشت. شما فکر می‌کنید خرج مملکت همان خرج خانه‌ی شما نیست؟ تمام منزل‌ها و تمام خانواده‌ها خرجی که می‌کنند از خزانه و کیسه‌ی ملت و مملکت است. بنابراین اگر هم در اقتصاد فکری کنیم، این فقط با وضع قانون نیست، این کارها برعهده‌ی همه‌ی ماست. حالا اگر ما بگوییم چنین کنید و چنان کنید می‌گویند: چه ربطی به اقتصاد دارد؟ این مانند همان ماجراست که مریضی پیش دکتر می‌آید و می‌گوید: زانوی من درد می‌کند، و دکتر می‌گوید: از گوش او خون بگیرید. اینها چه ربطی به هم دارد؟ آن دکتر می‌داند که اعضای بدن به هم مربوط است. در اوائل ازدواج، من همیشه به مرحومه‌ی همسر خود توصیه می‌کردم که در عروسی‌ها لباسی که تمیز باشد، بپوش نه اینکه فقط قشنگ باشد، در یک مجلس خودمانی و دوستانه می‌گفتم که به خانم خود توصیه کرده‌ام زینت‌آلات و جواهر و اینها به خود نزن، یک خانمی گفت که خیلی کار بدی کرده‌اید که البته این هم نگاهی از جنبه‌ی دیگر است.

چطور می‌توان جلوی نقاط ضعف را گرفت؟ به خصوص وقتی که دیگران از آن نقطه‌ی ضعف، علیه ما سوء استفاده می‌کنند.<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

البته این سؤال، جواب قاطعی ندارد. سؤالی است که خود آن یک جمله است، ولی اگر بخواهند جواب بدهند یا باید بگویند جوابی ندارد، یا درباره‌ی آن کتاب‌ها بنویسند. به هر جهت مقداری را می‌شود جواب داد.

جبران نقطه‌ی ضعف چندین راه دارد. اینطور مسائل روانی همیشه یک علت ندارد و بنابراین یک درمان هم ندارد. مجموعه‌ی عواملی جمع می‌شوند و چنین حالاتی را به وجود می‌آورند. مجموعه‌ای باید فراهم شود تا این مشکلات درمان شود. دو چیز است که در روحيات انسان خیلی مؤثر است: یکی عادت است و دیگری تداعی معانی که درباره‌ی هر دو مختصری در چندین جلسه صحبت کرده‌ام و برای هر دو چندین کتاب می‌توان نوشت. برای عموم این چنین است ولی برای ما مؤمنین (غیر از اینها) یک جهت دیگر هم هست. در تلویزیون باتلاق‌ها را دیده‌اید که اگر کسی آنجا گیر کرد دیگر نمی‌تواند بیرون بیاید، هر چه هم تلاش کند که خلاص شود، بیشتر فرو می‌رود، تنها راه خلاصی از آن

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۳/۱۲ ه. ش.

مهلکه آن است که شاخه‌ی نازک درخت‌هایی که در آن حوالی است را بگیرد و بیرون بیاورد. گاهی هم آن شاخه می‌شکند ولی مطمئن‌ترین وسیله برای چنین شخصی این است که طنابی را از بالا برای او بیندازند و او این طناب را محکم بگیرد، اگر بتواند از همان طناب بالا برود که چه بهتر، اگر هم نتواند، همان طناب او را بالا می‌کشد. این آیه‌ی قرآن که: *وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا*<sup>۱</sup>، همه‌ی شما به ریسمان الهی بیاویزید، که پاره نمی‌شود همین معنا را دارد و در آیه‌ی *الکرسی* به آن، *عُرْوَةُ الْوُثْقَى* می‌گویند که طنابی از جانب خداوند است، البته همه‌ی طناب‌ها از جانب خداوند است؛ ولی در یک آیه، خداوند برای یهودیان دو طناب ذکر کرده که می‌فرماید: *یهودی‌ها ذلیل و زبون می‌شوند، إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ*<sup>۲</sup>، جز با یک طناب الهی و یک طناب مردمی که این طناب از جنبه‌ی اجتماعی است. از جنبه‌ی معنوی همان *عُرْوَةُ الْوُثْقَى* است.

یک راه علاج آن مشکلات روحی، توجه کامل و تام و توجه انحصاری به طنابی است که به دست اوست و این برای آنهایی است که این طناب به دست آنها رسیده، البته این طناب، پشمی یا نایلونی و پنبه‌ای نیست، طنابی است که به دل وصل است و سر دیگر آن را نمی‌دانیم کجاست، ولی می‌دانیم سر آن به جای اصلی

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۱۲.

خود وصل است. این طناب البته پارگی ندارد مگر اینکه موشِ سستی در اعتقادات، آن را بچود. مولوی در بیتی می گوید: می خواهی گندم برای خود جمع کنی و برای خود ذخیره کنی، باید انبار تو رخنه نداشته باشد.

اول ای جان دفع شرّ موش کن

وانگهی در جمع گندم کوش کن<sup>۱</sup>

موشی که آن طناب را می چود، سستی در اعتقادات و سستی در اعمال است، انسان تنبلی می کند و به دستورات عمل نمی کند. بنابراین اگر مطابق همه‌ی دستورات رفتار کند و در این قالب و این کادر کاملاً قرار بگیرد، آن طناب محکم است و او را می کشد. اگر این کار را بکند نه تنها خود او می تواند خود را بکشد، بلکه طناب هم او را می کشد؛ این دستور قاطع برای همه‌ی فقرا است.

مثالی برای نقطه‌ی ضعف هم که می گویند، این دو داستان است: یکی داستان رستم و افراسیاب که رستم هر چه تیر به اسفندیار می زد، نمی مرد. رستم پرسید: چرا اینطور است؟ گفتند: سیمرغ یا دیگری روی بدن او آبی ریخته که او رویین تن شده و تیر به تن او اثر نمی کند. پرسید: چاره چیست؟ گفت: وقتی آب را روی بدن او می ریختند چشم خود را بر هم گذاشت، آب به چشم او

۱. مثنوی معنوی، تصحیح توفیق سبحانی، روزه، ۱۳۸۶، دفتر اول، بیت ۳۸۱.



نرفت، چشم او رویین تن نیست، بر این اساس، رستم به چشم او تیر زد و او از پای درآمد. مثال دیگر آن هم در داستان‌های یونان قدیم است که چون ما از هر چیزی، خارجی آن را بهتر می‌پسندیم، این را هم نقل می‌کنم (البته تا حدودی حق هم داریم که خارجی آن را بپسندیم، چون می‌بینیم جنس ایرانی که می‌گیریم بعد از دو روز خراب می‌شود) حالا این را به عادات و قصه‌ها هم سرایت داده‌ایم. در داستان‌های یونان باستان آمده که آشیل را خدایان، رویین تن کردند، فقط پاشنه‌ی او رویین تن نبود و از همان جا می‌شد به او لطمه زد. حالا ما در ادبیات مدرن هر جا دیدیم نوشته پاشنه‌ی آشیل، می‌توانیم به جایش بگوییم چشم اسفندیار، مثل کلمه‌ی سزارین که خیلی متداول شده و مأخوذ از سزار امپراتور روم است که بدان نحو به دنیا آمد. در داستان‌ها می‌گویند رستم هم به همین طریق به دنیا آمده است. پس بهتر است اطبای ایرانی به جای سزارین بگویند: رستم‌زاد، چرا می‌گویید سزارین؟ شاید چون رستم‌زاد جنس داخلی است، طبق آنچه گفتم، خوب نیست.

به هر حال اینها دو مثال بود. سعی کنید نقطه‌ی ضعف به دیگران ندهید. یادم می‌آید در جایی خطرانی از جانب شخصی متصور بود، دوستان پیشنهاد کردند مبلغی به او بدهند، من گفتم: اگر یک قران هم بخواهد ندهید. برای اینکه اگر یک قران به

عنوان باج دادید دیگر جلوی آن باز است، اگر باج را پذیرفته‌اید، چه یک قران و چه یک میلیون، دیگر فرقی نمی‌کند. بنابراین نباید نقطه‌ی ضعف نشان دهید؛ یعنی خیلی خونسرد از کنار آن رد شوید. بعد هم آن توضیحاتی که مفصل دادم را رعایت کنید تا نقطه‌ی ضعفی ان شاءالله برایتان باقی نماند. مهمترین نقطه‌ی ضعف ما همان اعتیاد است که از عادت می‌آید و امیدوارم که ترک شود.

لطفاً در مورد اینکه فرموده بودید: دیدار پیر از هر چیز دیگری واجب‌تر است، توضیحاتی بفرمایید.<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

چون گاهی ممکن است از صحبت‌ها و همچنین از نوشته‌ها سوء‌تعبیر شود، یعنی توجّه به معنا نمی‌کنند، برای اینکه هر علمی، هر مقوله‌ای را باید با زبان خودش صحبت کرد. مثلاً آن شعر که می‌گوید:

گر دنیا و آخرت بیاری که این هر دو بگیر و دوست بگذار

ما یوسف خود نمی‌فروشیم تو سیم سیاه خود نگه‌دار<sup>۲</sup>

این موضوع اگر در همین زندگی فعلی مطرح شود، در این دنیا، چیز مهمی نیست. اما مسأله این است که اگر دنیا و آخرت بیاری. دنیا که معلوم است مقام است و پول است و... آخرت چیست؟

هر چه تصوّر کنید که آخرت چیست؟ آخرت غیر از آن است و آن نیست. برای اینکه آنچه فکر کردید، آن خلق شماست، خواسته‌ی شماست. مثل خیلی کارهای دیگر دنیا.

وقتی می‌خواهید کار خوبی کنید، آن فکر و آن کار، مخلوق شماست، آخرت هم همینطور است. یعنی در آن طرف تمام مطالب

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۶/۱۰/۲۰ ه. ش.

۲. کلیات سعدی، تصحیح مظاهر مصفا، تهران، روزنه، غزلیات، ابیات ۳۲۷۲-۳۲۷۱.

از مقوله‌ی غیرمادی است، حتی احسان، نماز، روزه، اینها همه یک مقوله‌ی غیرمادی است، منتها جلوه‌اش مانند نمازی که ما می‌خوانیم، الله اکبر و خم و راست می‌شویم، این جلوه‌ی نماز است، ولی حقیقت نماز، آن نمازی است که وقتی می‌گویید: **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** ببینید دارید راست می‌گویید؟ **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** فقط تو را می‌پرستیم و فقط از تو یاری می‌جوییم؟ نماز واقعی آن نمازی است که حضرت صادق **عَلَيْهِ السَّلَامُ** فرمود: **مَنْ أَنْقَدَرَ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** را تکرار می‌کنم تا از زبان گوینده‌اش بشنوم، این نماز واقعی است. این نماز ما جلوه‌ای از آن نماز است. بنابراین یک مسأله هست که ما می‌بینیم و با خودش اشتباه می‌کنیم، می‌گوییم این نماز است، مثلاً یکی می‌گفت: نماز چه فایده‌ای دارد؟ خم و راست می‌شود و بلند می‌شود، می‌رود. این نماز را می‌بیند!

وقتی من می‌گویم، دیدار پیر از هر چیز دیگری واجب‌تر است، این از کدام نوع دیدار است؟ این دیدار که ما همدیگر را می‌بینیم، یا در تلویزیون می‌بینیم؟ نه، آن دیداری است که علی **عَلَيْهِ السَّلَامُ** فرمود: هر که بمیرد، مرا می‌بیند! این دیداری که می‌گوییم از آن قبیل است، ولی برای اینکه به آن دیدار برسیم (نماز واقعی را که حضرت جعفر صادق **عَلَيْهِ السَّلَامُ** خواند و می‌خواند که خیلی پر رویی می‌خواهد که ما بگوییم نمازمان آنطوری است) یک

گوشه‌ای یک نمازی می‌خوانیم تا شاید نسیمی از آن نماز حضرت صادق علیه السلام به ما بخورد. بنابراین باید این نماز را بخوانیم تا از آن نماز، نسیمی به ما بوزد.

باید دیدار ظاهری را انجام بدهیم تا از دیدار واقعی که فرمود: *مَنْ يَمُتْ يَرِنِي* (و بر اساس آن شاعر که فرمود: جان فدای کلام دلجویت) بهره‌مند شویم. آن کلام هم از این نوع کلام‌ها نیست، بنابراین هر مقوله‌ای را باید به زبان خودش معنی کرد. در مورد دیدار، یک شاعر می‌گوید:

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی

دیوانه‌ی تو هر دو جهان را چه کند؟

دیوانه در این شعریک معنایی غیر از جنون روانی دارد. یا می‌گوید:

بر در میکده رندان قلندر باشند

که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی

معنی ظاهری آن این است که تاج را روی سریکی می‌گذارند و از روی سریکی بر می‌دارند، ولی این معنا مورد نظر شاعر نیست، بلکه زبان خاصی دارد. فرض کنید شخصی غزلی را با آواز و صدای خیلی خوب و دلنشین بخواند، حال اگر نُتِ همین موسیقی را بنویسند و شما فقط نُت را نگاه کنید، بهره‌ای از آن نمی‌برید، اما

اگر کسی که نُت را بلد باشد، آن را با صدای زیبا و آواز بخواند، از آن لذت می‌برید و بعد این را با آواز هم که خواندند، خواهید گفت: این موسیقی خوبی دارد، امّا خوب بودنش چگونه است؟ حالا این اشعار و حتی این گفتارها گاهی باید اینطور تعبیر شود. اینکّه مولوی می‌گوید:

من چو لب گویم لب دریا بود

من چو لا گویم مراد الا بود

یعنی وقتی بگوییم لا، دنباله‌اش لا اِلَهَ اِلَّا اللهُ. وقتی من لا می‌گویم، اشاره به همانی است که آخرش هم اِلَّا اللهُ است. این است که ما این زبان را باید یاد بگیریم، البتّه این زبانی نیست که برای یادگیری‌اش کلاس زبان باز کنند و یاد بدهند، همه در این کلاس دانشجو هستیم تا برسیم، ان شاء الله.

## حق مالکیت در شریعت و طریقت به چه صورتی است؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

در همه‌ی احکام شریعت درجات مختلفی وجود دارد، به صعود از این درجات، سلوک و طریقت گفته می‌شود. در علم حقوق مطلق‌ترین حق، حق مالکیت است و حق مالکیت درست است که مطلق است و هر کس هر کاری که بخواهد با ملک خود می‌کند و این مطابق با شریعت است، ولی طریقت می‌گوید نه، اینطور رفتار کن. به همین دلیل است که در طریقت خیلی کسان با عمل به این تعالیم خوشحال هستند و در قرآن و در اخبار هم آمده که وقتی شخص خداشناسی که به دربار دقیانوس راه داشت و می‌خواست آنجا را برای همیشه ترک کند (چون نمی‌خواست بت بپرستد) در حین خروج آن چوپان را دید که لباسش یک کپتک و نمد بود و لباس خودش خیلی مجلل و زربافت بود، به آن چوپان گفت: لباس خود را با من عوض می‌کنی؟ لباس خود را به او داد و لباس او را پوشید. شما یقین داشته باشید که او از این کار لذت بُرد. در حالی که لباس او از لباس آن چوپان بسیار بهتر بود، این واقعه مربوط

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۶/۱۱/۷ ه. ش.

به دوران قبل از اسلام است. ابراهیم ادهم هم شبیه به همین شخص رفتار کرد، رفت به بیابان و لباس خود را با کسی عوض کرد و همه چیز خود را به او داد. این رفتار در شریعت صحیح نیست، شریعت مقدار انفاق را تعیین کرده و می‌گوید چه قدر از محصول یا طلایی را که در اختیار داری نفقه بده، مابقی آن برای خود تو می‌باشد.



آیا گرفتاری‌هایی که پیش می‌آید جبر است یا در رفع آن اختیار هم داریم؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

ان شاء الله اگر گرفتاری پیش آمده همان وقت راه حل هم پیش آمده باشد. خداوند هر دردی می‌دهد (منظور از درد فقط بیماری نیست) دوی آن را هم می‌دهد. ممکن است بگویید: اگر اینطوری است پس آخر عمر که به انسان درد رفتن داد دوی آن چیست؟ دوی آن این است که بیشتر مراقب خود باشد. بنابراین هر دردی حتی درد رفتن هم درمان دارد. دردهای کوچک هم همینطور.

سؤالی کرده بودند که جواب آن به مسأله‌ی جبر و اختیار برمی‌گردد. درباره‌ی جبر و اختیار بارها سخن گفته شده است. در همین مجالس هم گفته شده است. قرن‌ها بلکه هزارها سال است که این مطلب مطرح شده است. بنابراین من اگر بخواهم برای هر سؤال، یک کتاب حاوی جواب این سؤالات را بدهم، نمی‌شود و محال است. اینها را خود شما مطالعه کنید و فکر کنید. مسأله‌ی جبر و اختیار بیشتر به حالات خود شخص بستگی دارد. بطور خلاصه برای اینکه قابل فهم ظاهری باشد، غیر از درک حال که آدم چه درکی می‌کند، این را در نظر بگیرید که یک آدم سالمی

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۱/۱۴ ه. ش.

چای را بر می دارد و می خورد و استکان را هم زمین می گذارد. این آدم سالم، اگر دست و پا چلفتی باشد دست او می لرزد و می افتد و یا یک آدمی که پارکینسون دارد، مرض لرزش دارد این هم ممکن است استکان را بردارد و بیفتد و بشکند. این شکسته شدن با شکسته شدن دیگری فرق دارد خود شما این فرق را دقت کنید مسأله فهمیده می شود. کسی که دست او می لرزد فکر کنید این لرزه ی دست که از زندگی او جدا نیست آخر هر انسانی دست او جدا که نیست، جزء خود اوست. اگر می خواهد چای را بردارد اراده می کند که چای را بردارد این اراده را دست، اجرا می کند، دستوری می دهد که دست اجرا می کند. پس اینکه می لرزد را چه کسی دستور داده است؟ کسی دستور نداده. حالا آن کسی که باید دستور بدهد اگر بگوید نلرز، می تواند گوش کند؟ نه!

حرکت دست لرزان و حرکت دست سالم و مقایسه ی آن با اراده ی شخص، اینها را خود شما فکر کنید آنوقت هر چه حال شما اقتضا کرد عمل کنید. اگر حال شما اقتضا کرد که این احساس را کردید:

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای

نبرد رگی تا نخواهد خدای

می توانید بگویید جبر است. اما اگر این احساس را نکردید و

مثلاً نشسته‌اید و می‌گویید: بلند شو وقت نماز است. می‌گویید: اگر خدا بخواهد خود او مرا برای نماز بلند می‌کند. یا می‌گویید بلند شو برو برای زندگی فعالیت کن، او می‌گوید: اگر خدا بخواهد باران می‌آید، این از تنبلی است و حال نیست.

آیا رضا و توکل با هم است؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

رضا و توکل همیشه با هم است. نه اینکه جدا از هم باشد. یعنی به آنچه هست رضا داشته باشد و بعد هم توکل به اینکه خدا هم کارها را آنطوری که می‌خواهد درست کند.

---

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۹/۱۱/۱۳۸۶ ه. ش.

لطفاً راجع به شعر: «چنان بسته است جان تو به جانم - که هر چیزی که اندیشی بدانم»  
توضیحاتی بفرمایید.<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

تقریباً همه این را می‌دانیم، منتها از یاد می‌بریم، حالا چطور می‌شود: «که هر چیزی که اندیشی بدانم»؟ فرض کنید، وقتی هیأتی از یک کشور به کشور دیگری می‌رود، اعضای آن هیأت که واقعاً علاقه‌مند به کار خود هستند، می‌دانند که کار آنها این است که علاقه و محبت آن مملکت را نسبت به مملکت خود جلب کنند، این فکر همه‌ی آنهاست، شب هم که می‌خوابند (اگر افرادی باشند که خیلی به کار خود علاقه‌مند باشند و بخواهند مأموریت‌شان را خوب انجام دهند) همان موقع هم در این فکر هستند که فردا چه کار کنند؟ بعد می‌بینند فکری که به خاطر یکی می‌رسد، عین همان فکر هم دیگری به خاطرش می‌رسد، چرا؟ چون هدف آنها یکی است و هر دو مثل هم فکر می‌کنند. او که فردا صبح بیدار می‌شود، می‌گوید: من دیشب در این فکر بودم که این مهمانی مثلاً به افتخار وزیر خارجه است، چون وزیر خارجه به شیرینی خیلی علاقه‌مند است، من فکر کردم که از گز ولایت خود یک جعبه برای او ببرم، دیگری هم می‌گوید: من هم همین فکر را کردم. این

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۲۸/۱۱/۱۳۸۶ ه. ش.

ساده‌ترین شکل آن است، چون هر دو می‌دانند که **إِنَّا لِلّٰهِ** هستند و هر دو می‌دانند که به سمت او برمی‌گردند، فکر راه را می‌کنند، اما از لحاظ علمی اینها جلوه‌ی علم است، خود علم نیست، نمونه‌ی علم است. قبلاً هم اشاره کردم که وقتی هم که سخن می‌خواهیم بگوییم، اول فکر می‌کنیم که چه می‌خواهیم بگوییم؟ ایجاد شدن این فکر، در دستگاه مغزی انسان ارتعاشاتی ایجاد می‌کند که این ارتعاشات از طرق مختلف در انسان وجود دارد. حدود چهل، پنجاه سال پیش تلویزیون برنامه‌ای پخش کرد که نشان می‌داد در مملکتی جوانی هست که با نگاه خود، قاشق و چنگال‌ها را خم می‌کند. خواستند که صحت آن را امتحان کنند، او جلوی دوربین تلویزیون آمد. همه دیدند که درست است. حتی بعضی اشخاص که آن برنامه را از تلویزیون نگاه می‌کردند و چنگال دست آنها بود، در چنگال آنها هم اثر کرد. شما حق دارید که باور نکنید و بگویید که شوخی می‌کنی، من هم ممکن بود، قبلاً اینطور فکر کنم، ولی خودم در تلویزیون دیدم، البته خوب یا بد، آن بحث دیگری است، اما یک چنین نیروهایی وجود دارد؛ یعنی خداوند نیروها و قدرت‌هایی آفریده است که از نوع نیروهایی است که هم به جبرئیل و فرشتگان داده و هم به شیطان و تابعانش، هر دو گروه آن را دارند، در واقع از نوع هم هستند، برای اینکه هر چه هست، از

خداوند است، منتها این سوزنده است و آن آبادکننده است.

نیروی که در جبرئیل و در شیاطین هست. هر دو نیرو از جانب خداست، منتها نیروی جبرئیل، نیرویی است که به پیغمبر می‌رسد و دنیا را آباد می‌کند و رویاننده است و نیروی شیاطانی، آن نیرویی است که به عده‌ای می‌گوید بمب اتم را در ناکازاکی بینداز که در آنجا در یک لحظه چند صد هزار نفر از بین بروند، حالا وقتی ما این فکر را می‌کنیم اشعه‌ها و نیروهایی از مغز ما ساطع می‌شود، دستگاه‌های خیلی حساسی ساخته‌اند که این نیروها را ضبط می‌کند و وقتی به سر شخص وصل می‌شود، نشان می‌دهد که مغز او الان چه فعالیت و فکری می‌کند. آن دستگاه را چه کسی ساخته است؟ یک بشر ساخته است، مثلاً شما ساخته‌اید، حالا دستگاهی خود شما ساخته‌اید، نمی‌توانید خود شما آنطور باشید؟ همین امواجی که از فکر من برمی‌خیزد، مغز شما و فکر شما آن را جذب می‌کند، مثل یک دستگاه فرستنده‌ی رادیو که مثلاً در استرالیا امواج خود را می‌فرستد و من در اینجا با یک دستگاه گیرنده‌ی کوچک آن را می‌گیرم و می‌فهمم که او چه می‌گوید. خوشبختانه اختراعات بشر و وضعیت فعلی که ما داریم برای ما مثال‌های فراوانی قرار داده که این مثال‌ها را ببینیم و دیگر تردیدی در آن نکنیم، این است که می‌گوید:

حرف و صوت و گفت را برهم زنم

تا که بی این هر سه با تو دم زنم<sup>۱</sup>

پس این بشر:

چنان بسته است جان تو به جانم

که هر چیزی که اندیشی بدانم

یعنی مثلاً دستگاه فرستنده‌ی رادیویی شما، با دستگاه

گیرنده‌ی من، منطبق است و هر چه فکر می‌کنی به من می‌رسد،

در اینجا ظاهراً سکوت است و کسی حرف نمی‌زند؛ یعنی سکوت به

این طریق ضبط می‌شود، منتها ضبط آن در این دستگاه‌ها نیست،

قوم دیگری می‌شناسم ز اولیاء

که دهان‌شان بسته باشد از دعا<sup>۲</sup>

یعنی ظاهراً ساکت هستند و حرفی نمی‌زنند اما:

خامشند و نعره‌ی تکرارشان

می‌رود تا عرش و تختِ یارشان<sup>۳</sup>

البته این حرف‌ها و ناله‌ها را با این دستگاه‌ها نمی‌توان

ضبط کرد. حرف زدن وسیله است، هدف نیست، هاتف در

ترجیح بند مشهور خود که خیلی جالب است می‌گوید که همین

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۳۹.

۲. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۸۱.

۳. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۴۹.



حالت در روشنی و نور هم هست. هاتف هم به این ترجیع‌بند مشهور شده و الا در اشعار دیگرش مطالب مهمی مثل این ترجیع‌بند نیست.

## فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی <sup>۱</sup> (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی <sup>۲</sup> (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی <sup>۳</sup> (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)
	۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)
	۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)
	۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)
	۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)
مجموعه چهار: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مردادالی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه شش: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)

		مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)	۳۹
مجموعه هشتم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)	۴۰
		شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)	۴۱
		شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)	۴۲
		مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)	۴۳
مجموعه نهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۴
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۵
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۶
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	۴۷
		شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	-
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)	۴۸
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)	۴۹
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)	۵۰
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)	۵۱
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)	۵۲
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	۵۳
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)	۵۴
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)	۵۵
		گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)	۵۶
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)	۵۷

	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹ - ۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
مجموعه چهارده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۷۰	مُلَخَّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
	۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)
مجموعه پانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
	۵۰۰ تومان	

۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)	
۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوم)	
۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوم)	
۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)	
۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)	
۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)	
۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)	
۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)	
۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	
۹۰	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	۵۰۰ تومان
۹۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)	
۹۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)	
۹۳	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)	
۹۴	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوم)	
۹۵	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوم)	
۹۶	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)	
۹۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)	
۹۸	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)	
۹۹	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	
۱۰۰	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	۵۰۰ تومان

مجموعه شانزده:  
شامل ۱۰ جزوه  
۱۰۰۰ تومان

مجموعه هفده:  
شامل ۱۰ جزوه  
۱۰۰۰ تومان

	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)	۱۰۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)	۱۰۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصتم)	۱۰۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم)	۱۰۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم)	۱۰۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوّم)	۱۰۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)	۱۰۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم)	۱۰۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم)	۱۰۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	-
۵۰۰ تومان	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اوّل)	۱۱۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم)	۱۱۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هشتم)	۱۱۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و نهم)	۱۱۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادم)	۱۱۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و یکم)	۱۱۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و دوّم)	۱۱۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و سوّم)	۱۱۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و چهارم)	۱۱۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و پنجم)	۱۱۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	-
۵۰۰ تومان	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اوّل)	۱۲۰
۵۰۰ تومان	درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	۱۲۱
۵۰۰ تومان	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوّم)	۱۲۲
۵۰۰ تومان	فهرست موضوعی جزوات	۱۲۳
۵۰۰ تومان	درباره‌ی ذکر و فکر	۱۲۴

مجموعه هجده:

۱۰۰۰ تومان

(شامل ۱۰ جزوه)

مجموعه نوزده:

۱۰۰۰ تومان

(شامل ۱۰ جزوه)

مجموعه بیست: ۵۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و هشتم)	۱۲۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و هفتم)	۱۲۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و هشتم)	۱۲۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و نهم)	۱۲۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادم)	۱۲۹
۲۰۰ تومان	درباره‌ی بیعت و تشرّف	۱۳۰
مجموعه بیست و یک: ۵۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و یکم)	۱۳۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و دوّم)	۱۳۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و سوّم)	۱۳۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و چهارم)	۱۳۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و پنجم)	۱۳۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و ششم)	۱۳۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و هفتم)	۱۳۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و هشتم)	۱۳۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و نهم)	۱۳۹
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پانزدهم)
مجموعه بیست و دو: ۵۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت نودم)	۱۴۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت نود و یکم)	۱۴۱
		۱۴۲
		۱۴۳
	پرسش و پاسخ	۱۴۴
	با گزیده‌هایی از بیانات	۱۴۵
	حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده	۱۴۶
	(مجدوب علیشاه)	۱۴۷
		۱۴۸
		۱۴۹



۲۰۰ تومان	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد دوم)	۱۵۰
۵۰ تومان	درباره‌ی دعا	۱۵۱
۵۰ تومان	درباره‌ی خواب و رویا	۱۵۲
۵۰ تومان	درباره‌ی بیماری و شفا	۱۵۳
۵۰ تومان	پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه)	۱۵۴
۵۰ تومان	پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه)	۱۵۵
۵۰ تومان	پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه)	۱۵۶
۵۰ تومان	پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه)	۱۵۷